

سخن

شماره دوم

اردیبهشت ۱۳۳۶

سال هشتم

پژوهشگاه علوم غم زبان و فریگی

غم زبان تنها دامنگیر ادیبان و دستورنویسان نیست . هر کس شعر سعدی و حافظ خوانده یا سخن فردوسی و فرخی شنیده و امروز شاهد آشفته‌گی بازار زبان فارسی است ناچار ازین غم بی‌نصیب نیست . بسیاری از پاسداران زبان که همیشه بدیده تقدیس و احترام در رابطه فعل و فاعل و مناسبات صفت و موصوف نگریسته اند ، امروز وقتی بخواندن نامه‌های اداری یا مذاکرات مجلس و یا برخی از انتشارات علمی و تربیتی دانشگاه دچار میشوند ، بحسرت و تاسف سر می‌جنبانند و از اینکه رسم عافیت از زبان برخاسته و کلمات و عبارات در رفتار خود هوسرانی و خودسری پیش گرفته‌اند اندوهگین میشوند و با فوسوس یاد از ایامی می‌کنند که هنوز کار زبان چنین پریشان نبود : مفرد با مفرد می‌نشست و صفت بر موصوف

پیشی نمی گرفت و فعل از میانه غایب نمی شد و لفظ بیگانه خودسرانه در صف عبارت نمی خرامید و ناز بر کلمات آشنا نمی فروخت، و سخن اگر مایه نداشت باری معنی داشت.

تاکنون بسیاری از ادیبان غیرتمند که چنین هرج و مرجی را در زبان مرز و بوم خویش روا ندیده اند و فرزندان این آب و خاک را از بکار بردن «واو» پس از نوشتن پرداخته اند و فرزندانی که این آداب و رسالات و مقالات کوتاه و بلند در شیوه درست نوشته و کرده و بوده، و استعمال فعل جمع برای ظروف و سنگها و درختان، و نوشتن خاطر و خانواده بصورت خواطر و خوانواده بر حذر داشته، و آنان را با آوردن ماضی باماضی و مضارع بامضارع و فعل مفرد با فاعل مفرد، و بکار بردن عالی تر بجای اعلی تر، و منتهی و تمنی بجای منتها و تمنا، و حقیقه و موقناً بجای حقیقتاً و موقه و تجاری و امانی بجای تجارتی و امانتی ترغیب کرده اند:

اما پس از چندی باین حقیقت تلخ برخوردند که سرنوشت اینگونه دستورات کم از سرنوشت دستورهای اخلاقی و اجتماعی نیست. مردم گوئی چوب و خشت اند، سخن حق در آنها نمی گیرد.

نومیدی عمیقی که از این راه در خاطر برخی از ادیبان راه یافته آنانرا از گفتن و نوشتن بی حاصل باز داشته و در زمره مایوسان و افسردگان زمان در آورده است.

تا کی می توان تحمل کرد که مردم بجای «تشریک مساعی» «اشترک مساعی» بگویند، و «عرض اندام» را بجای «عرض وجود» بکار ببرند، و «بر علیه» و «بر له» کسی اقدام کنند، و چیزی را که می خواهند پس بدهند «استرداد» نمایند، و بجای «رفع نقائص» در «تکمیل نواقص» بکوشند، و مریدان بی گناه را به «مردم» جمع بینند، و در استفاده از «موقعیت» و «وضعیت» از یکدیگر پیشی بگیرند؟

اگر تنها گفتن نکات و وجدان بجای نکات و وجدان، و صفحه و جلد بجای صحیفه و مجلد، و بالاخره بجای آخر الامر و قضاوت بجای قضا بود، زبان مداران با غماض در می گذشتند و خرده نمی گرفتند، ولی با تلفناً و دستاً و زباناً چه می توان کرد، و کدام مسلمان واقعی است که کلمه «نرمش» را بشنود و علائم ظهور را آشکار نبیند.

من هم در غم کسانی که از نوشته های منلوط و ناهنجار و آشفتگی و بیمایگی کلام بدنویسان درنج می برند شریکم. اما تصور می کنم تمام کسانی که در کار زبان سخت می گیرند و از غلط دیگران بخود می پیچند و خط باطل

بر صفحات روزنامه و اوراق پرونده می کشند يك نکته اساسی را درباره زبان از نظر دور داشته اند، و آن اینست که بنای سیر و تحول زبان بر منطق نیست، یعنی تحول کلمات و اصطلاحات زبان معمولاً با رعایت شیوه ای که منطق علمی می پسندد و نظمی که ذهن آدمی دوست دارد انجام نمی گیرد؛ بلکه در این تحول تصادف و اشتباه و بخصوص بکار بردن لفظی در غیر معنی اصلی و ساختن کلمه ای برخلاف قواعد اصیل زبان شیوه رایج است.

ذهن نظم اندیش چنین می پندارد که «کار باید بآئین باشد؛ اگر لغتی برای مفهومی وضع شده باید آنرا بهمان معنی بکار برد. اگر تلفظ کلمه ای از پیشینیان به ما رسیده و مطابق قاعده است باید آنرا همیشه همانگونه ادا کرد. اگر مفهوم تازه ای بمیان می آید باید دید و سنجید و آنگاه کلمه مناسبی برای آن وضع کرد. از بکار بردن تعبیرات بیگانه باید پرهیز جست ...»

اما زبان اعتنائی بذهن نظم اندیش ندارد. براه خود می رود و چون راه هموار شد، ادیب و سخنور هم پا در راه می گذارند و غلط و ناصواب و بیگانه و منحرفی را که زبان در سیر خود اعتبار بخشیده است بتوان الفاظ درست و ادبی می پذیرند. اگر جز این بود ما امروز مجاز نبودیم کلماتی چون «صاف» و «معاف» و «دوستدار» و «دستور» و «انگشتر» و «اولیتر» و «یاقوت» و «نزاکت» و «مفلوک» و «پادشاه» و «آسیاب» را باین صورت^۱، و «صدا» و «ارادت» و «آدم» و «تأمین» و «ذوق» و «آزرم» و «باختر» و «افسرده» و «ماندن» و «فعل» و «ملیت» و «احساسات» و «لاابالی» را بمعانی امروزی بکار ببریم^۲.

این که مثلاً ما امروز اردشیر را «ارتخشتر» و شرم را «فشرم» و «هرات» را «هرتیوه» و شهر را «خشره» و پسر را «پس» نمی گوئیم از برکت نافرمانی زبان و غفلت دستور بانان است. والا اگر آئین سنجیده ای که ادبای فاضل در خاطر دارند بر سیر زبان کار گرمی آمد اکنون بکار بردن «خسته» جز بمعنی مجروح و «زخم» بمعنی ضربت و «چهره» بمعنی نژاد و «مهر» بمعنی پیمان

۱- اصل صافی و معافی و دوستار و دستوری و انگشتری و اولی و پاکند و نازکی

و فلک زده و پادشاه و آسیاست

۲- صدا: انعکاس صوت. ذوق: چشیدن. آزرم: رعایت داد و آئین. باختر: شمال. افسرده: بیخ زده و منجمد. ماندن: باقی گذاشتن. ملت: مذهب. لاابالی: من باک ندارم، اعتنا ندارم.

و «ده» بمعنی کشور و «کشور» بمعنی اقلیم روا نبود، و اساساً تحول زبان ما از فارسی باستان پهلوی و از پهلوی بفارسی کنونی امکان پذیر نمیشد و هنوز می بایست بزبان کتیبه های داریوش سخن بگوئیم.

نکته ای که برروش اصحاب دستوروتند گوئی آنان و غم جانسوزشان می توان گرفت اینست که ازسیر تاریخی زبان و شیوه این سیر غافل می مانند. اگر بیاد بیاورند که زبان سعدی و حافظ نیز از آغاز نبوده و تا انجام نیز نخواهد یابید نرم تر سخن خواهند گفت.

زبان دائماً در تحول است هر گاه که جامعه دستخوش تغییر است اجتماعی و فکری شدید می شود و اندیشه های تازه در ذهن مردم رخنه می کند، تحول زبان نیز به تبع سرعت می گیرد. بهترین مثال آن تغییری است که با هجوم تازیان و پذیرفتن اسلام در زبان ما پدید آمد. مثال دیگر آن تحول و توسعه دامنه داریست که امروز شاهد آنیم.

با نفوذ تمدن غربی و رخنه کردن اندیشه های نو و تغییری که در زندگی مادی و معنوی ما روی داده و می دهد، ناچار زبان فارسی باید تغییر کند و این افکار تازه در زبان برای خود ظرفی و مظهری پیدا کنند.

زبان مدار خواهد گفت: آری، اما تغییر باید بقاعده و با حفظ سنن باشد. زبان می گوید در سیر و تحول من تنها یک قاعده هست و آن اینست که لفظی بمعنای مشهور شود و قبول عام پیدا کند. اگر این لفظ غلط است یا معنای دیگر داشته چه پاک؟

زبان در سیر خود چون جوئی است که از دامن کهنسار سرازیر می شود: کج و راست می پیچد و راهی پیدا می کند. هرگز در انتظار راه راست نمی ماند. اصرار در بازگرداندن آب جوی و بکار بردن کلماتی از قبیل «صمیم» بجای صمیمی و «ضرور» بجای ضروری و «آخر الامر» بجای بالاخره و «له» و «علیه» - که کمتر از سلف خود غلط نیستند - بجای برله و بر علیه زحمت بی حاصل است.

زبان امروز ما پر از تعبیرات و اصطلاحاتی است که از زبانهای اروپائی و حتی ترکی اقتباس شده. با گذشت زمان ما با بعضی از آنها خو گرفته ایم و حتی ادیبان باحمیت ما هم امروز تصور نمی رود از شنیدن عباراتی مانند «نقش مهمی ایفا کرد» و «برای نخستین بار احساس عجیبی در خود نمود» و «از نظر حیوانات ذره بینی...» احساس دگرگونی احوال کنند، و حال آنکه شاید چندین سال پیش، از برخورد با عباراتی مانند «بامامور گرک تماس گرفت»

و «سپس اضافه کرد (گفت)» که روح بلعمی و بیهقی و ملاحسین کاشفی نیز از آنها بی‌خبر بوده است؛ بر سخن‌شناس همان میگذشت که امروز از دیدن و شنیدن عباراتی مانند «فکر می‌کنم ساعت هشت است» و «من روی شما حساب می‌کنم» و «پیانو را خیلی خوب بازی می‌کند» و «اعمال یادگیری» و «امیر کبیر تقدیم می‌کند» و «بلبل مزرعه... از لحاظ سوژه و پرسناژ و موزیک صد درصد ایرانی خالص است!» بروی می‌گذرد؛ و پیش از ما از دیدن الفاظ و عباراتی مانند قرطاس استیحا ش و قلع و قمع و شقایق و غیره، بر ادبای زبان پهلوی گذشته است.

ادیب نقاد خواهد گفت اگر تحول زبان عنبرخواه هرج و مرج است، پس بگذاریم تاهر کج طبع و جاهلی هرچه می‌خواهد با زبان ما بکند و هر باطلی بنظرش می‌رسد از لفظ مغلوط و بیگانه و ترکیب نادرست بعنوان تکمیل و توسعهٔ زبان در عبارات فارسی وارد کند؛ پس اساساً فارسی آموختن بچه‌کار می‌آید و فایده نوشتن و تدریس دستور زبان چیست؟ اگر بنا باشد این سرمایهٔ بزرگ معنوی هم که یادگار سخن سرایان بزرگ ایران است دستخوش تطاول جاهلان و تحول شعاران قرار بگیرد، بنای ملیت ما بر چه چیز استوار خواهد ماند؟

نه، هرج و مرج در زبان پسندیده نیست. دستور زبان را نیز باید آموخت و بدان عمل کرد. غرض دفاع از نامه‌های دولتی یا آثار نقادان سینمایی یا مقالات کسانی که از شور و وطن‌دوستی دست‌بیکار اختراع زبان زده‌اند و یا بعضی از مقالاتی که در مجلات بهداشتی و نظامی طبع می‌شود هم نیست.

من خود آرزو دارم که بهر یک از فضایل ادارهٔ تربیت بدنی ده اسب تازی و دو غلام زرین کمرویک خلعت شاهوار ببخشند و در عوض قول بگیرند که ازین پس بر جان فارسی زبانان بیخشانند و دیگر کلمهٔ «نرمش» را بکار نبرند؛ و یا اعلان کنند که هر کس یادگیری هرچه می‌خواهد بکند ولی کسی مجاز نیست «روی کسی حساب کند»، و الا در خدمت دولت بروی خود و فرزندانش تاهفت پشت بسته خواهد بود. اما غافل نیستم که اگر چندسالی بدین منوال بگذرد سرانجام روزی خواهد رسید که «نرمش» نیز چون «پیدایش» و صدها غلط دیگر در زبان فارسی حق اقامت خواهد یافت. مگر نه اینست که داشت و گذاشت و انگاشت و پنداشت را نیاکان و شاعران ما بی‌آنکه از بی‌محل بودن «شین» و مغلوط بودن این صیغه‌ها آگاه باشند بکار برده‌اند؟

سخن در اینست که زبان در طول زمان بربیک شیوه نمی ماند. تغییر می کند. تغییر آن نیز عموماً بصورتی است که مطبوع طبع آنها که بآثار معتبر و ادبی زبانی خو کرده اند نیست.

البته هر کس مختارست که خود بشیوه ای که می پسندد بنویسد و دیگران را نیز به پیروی از آنچه در نظرش درست می نماید ترغیب کند. اما کسی که کلمات و عبارات نامأنوس و نابجارا که در نتیجه توسعه زبان پیش می آید در خاطر گناه نبخشودنی می شمارد و نویسنده یا گوینده را کافر می پندارد، مانند متعصب خام اندیشه ایست که هر کس را که اعتقاد دیگری دارد خائن می شمارد و تکفیر می کند.

دستور زبان مانند قوانین اجتماعی است که از یک سو اصولی را که جایگیر شده منظم می کند و رسمیت می بخشد و مسلم می سازد و از سوی دیگر بعلت احترامی که نسبت بنظم خود در خاطرها ایجاد می کند و صحت و مسلمیتی که بآن منسوب است از تحول و توسعه و بروز ابتکار مانع میشود. اما هر چند جدال با دستور زبان مانند جدال با قواعد اجتماعی و هر عادت دیگری دشوار است، سرانجام روزی می رسد که حد می شکنند و شیوه های نو اگر با استقلال حاکم نمی شوند، اقلاجامی برای خود باز می کنند و جامعه مهر قبول و صحت بر حکم آنها می گذارد.

زبان مدار چون قاضی داد گاه است. وظیفه دارد خطا و ناصواب را محکوم کند. حق نیز جز این نیست. وی نگاهبان شیوه ای است که نویسندگان و گویندگان زمان پذیرفته اند. اما اگر چون داور منصف در خاطر بدانند که کسی را برآستی نمی توان محکوم کرد و بر هیچکس در اختیار چندان گشاده نیست تا جوابگوی کردار خود باشد، آنوقت در حکمش هرگز بخشم و انتقام نمی گراید؛ و اگر توجه کند که روزگار تغییر می کند و با گشتن روزگار آئینها و دستور هائی که امروز چنین استوار می نماید نیز تغییر می پذیرد، آنگاه خطائی را که در عبارت رخنه کند دلیل قهر خداوند و ادبار زمانه نخواهد گرفت و بیاد خواهد آورد که در سرای ادب نیز سبکها و شیوه ها بنوبت اند، و پسند خاطری که امروز میزان لطف سخن است بدین قرار نمی ماند و شاید روزی برسد که نثر امروز ما نیز با همه بدعتش در نظر فرزندان ما همانطور کهنه و نامأنوس جلوه کند که نثر گردیزی و بیهقی در نظر ما.

احسان یار شاطر